

چهار روایت از عشق

مجنون لیلی

دکتر محمّد رضا نجّاریان

عضو هیأت علمی دانشگاه یزد

یزد- صفائیّه- خیابان میرداماد-میرداماد ۸- پلاک ۵

تلفن ۸۲۴۳۷۸۵- همراه ۰۹۱۳۱۵۳۸۰۸۴

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

چهار روایت از عشق مجنون

چکیده:

سوگنامه ی لیلی و مجنون رمانی است با عشقی شور انگیز که راه به مرزهای عشق مطلق می برد. «مجنون لیلی» مردی پاکباخته و صادق است که عشق را هم به طفیل غم عشق می خواهد. هر چند در دیوان او آثاری از کامیابی دو دل داده وجود دارد؛ عشق او معروف به عشق عذری است که عفت، کتمان و غمخوارگی و ناکامی از لوازم آن است. مجنون متزلزل و ناشکیبا و خود کم بین است و لیلی محکوم محیط حرمسرای تازیان است که بر موقعیت مجنون فلک زده غبطه می خورد. این داستان بر اساس نوعی جبر است که قهرمان، تسلیم آن است. ابن سلام قربانی سوم، تلخکام به دیار عدم می رود. پدر مجنون، در طلبش آواره ی بیابانهاست و پدر لیلی طیاره سوار راه غفلت و برهم زن روزگار لیلی. ما در این مقاله به بررسی تراژدی لیلی و مجنون از دیدگاه سه شاعر بزرگ فارسی، نظامی، امیر خسرو دهلوی و جامی با توجه به دیوان مجنون و منابع عربی می پردازیم با وجود این که در عشق عذری و حتی وجود مجنون به دیده شک می نگریم.

کلید واژه ها: مجنون، لیلی، ابن سلام، عشق، نظامی، امیر خسرو، جامی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

نخستین داستان عاشقانه به زبان یونانی «دافنس و کلوته» است که آن را «لانگس» در پایان قرن دوم میلادی نوشته است. «دافنس» پانزده ساله و «کلوته» سیزده ساله، عاشق همدیگر می شوند. در این داستان، هرگز کسی توان آن ندارد که کاملاً از عشق بگریزد. رب النوع و خداوند این عشق، اروس است که مظهر عشق مادی است. هرکس اروس، زیبایی است. عشق و زیبایی همواره در کنار هم اند و به همین دلیل اروس هرگاه با زشتی مواجه می شود، هراسان خود را کنار می کشد. (زیبایی پرستی در عرفان اسلامی، ص ۳۸ تا ۲۳۸). داستان «ستریانگایوس» که دل به ملکه سکاها به نام «زینیا» بست و چون ناکام ماند دست به خود کشی زد؛ از داستانهای عاشقانه مادی بوده است. از داستانهای عاشقانه دیگر مادی «داستونیا» در «رس و اُداتیس» است که با آیین پرستش خدای عشق (حتما لا آناهیتا) ارتباط داشته است و بعدها به صورت داستان گشتاسپ و کتیون وارد داستانهای کیانی شده و در شاهنامه منعکس گشته است. (تفضلی، ۱۳۷۶، ص ۱۸).

موضوع داستانی کهنی وجود دارد که در سایه روابط میان ایران و یونان، در دوران پس از حمله اسکندر به ایران پدید آمد. ایرانیها از داستانهای عربی نیز استفاده کرده و داستان لیلی و مجنون را به نظم درآوردند. شاعران ترک و هندی هم به سرودن آن پرداختند. (کفافی، ۱۳۸۲، ص ۲۶۰). عربها از شعر داستانی رویگردان بودند لذا شعر داستانی به دست ایرانیان شکوفا شد. در این میان فضل از آن نظامی است که برای داستان لیلی و مجنون چارچوبی وضع کرد و راه را برای دیگر شاعران گشود. (کفافی، ۱۳۸۲، ص ۲۸۷). به موازات نابرابری های اجتماعی در عصر اموی دو گونه عشق: عشق عذری و عشق شهوانی می بالدد. در آفاق عذری، این مرد است که خدمتگزار و فرمانبردار بانویی سختگیر و پر ناز و اداست؛ آنچنانکه در داستان لیلی و مجنون، قهرمان از لحاظ روانشناختی و جامعه شناختی، آزار طلب است نه آزارگر. تقابل عفاف با تمنا، کشاکشی ناگشودنی می آفریند. عفاف که زبان حال تسلیم و تمکین است، بهره جنون است نه مبین پارسایی مذهبی. (تاری، ۱۳۷۲، ص ۱۴۵). عشق عذری همان عشق افلاطونی یا عشق پاکبازانه و دور از وسوسه های جسم است. (ادونیس، ۱۳۷۶، ص ۱۹). اما در دیوان مجنون، اشعاری خلاف این یافت می شود که گواه دیدار و بوس و کنار میان عاشق و معشوق است؛ مثل بیت زیر که مجنون سوگند می خورد، دهان لیلی را هشت بار بوسیده است:

فان كان فيكم بعل ليلي فإنتي و ذي العرش قد قبلت فاهها ثمانيا (ر: ۲۱۵)

آیا مجنون وجود خارجی دارد

نام مجنون قیس بن الملوح بن مزاحم بن عدس بن ربیع بن جعد بن کعب بن ربیع بن عامر بن صعصعه است. «قیس» در لغت به معنی شدت و صلابت، شیر درنده و نام یکی از بت های عرب و از نام های رایج مردان عرب است و «ملوچ» در لغت به معنای شناخته شده و نام بردار است (ابن منظور، ۱۳۶۳، ذیل قیس).

اصمعی مدعی استلو واقعاً دینیه نبود بلکه مثل ابو حبه نمیری از شدت عشق، دچار پریشانی حواس و شیفتگی شده بود. او در روایتی نام مجنون را «قیس بن معاذ» آورده است. دو مجنون دیگر نیز در شاعری شهرت یافته اند که یکی از بنی عقیل از قبیله نمیرن، عامر بن عقیل و دیگری به نام مهدی بن ملوحو از بنی عامر بن صعصعه بوده است. بروکلن گوید: مجنون

شخصیتی است افسانه ای که تصور می شود در حدود سنه ۷۰ هجری وفات یافته است. (ادوارد براون، ۲، ۱۳۵۸ / ۶۸۸) ولی مؤلف ترجمان البلاغه می گوید: «جسد مجنون را در سنه ۸۰ هجری در میان سنگ ها یافتند.» (ستاری، ۱۳۶۶، ص ۶). بعضی اصل داستان را عشق «قیس بن ذریح» برادر رضاعی امام حسن یا امام حسین (ع) پنداشته اند و معشوقه ی او را «لبنى» نامیده اند و گفته اند که امام حسن، «لبنى» را برای «قیس» خواستگاری کرد و این دو با هم مزاجت کردند؛ اما چون پدر «لبنى» موافق نبود کار به طلاق انجامید و قیس دچار جنون شد و لبنى را نیز مرگ در ربود. گفته اند که قیس عامری را به جنون متهم ساختند تا از مزاجت با لیلی محروم نشوند. گروهی دیگر گفته اند که داستان عشق مربوط به جوانی است از بنی امیه و مجنون یا قیس، نام مستعاری است که وی به خود داده و برای معشوقه ی خود هم، اسم مستعار لیلی را برگزیده است. گروهی هم بر این باورند که اصل قصه ی لیلی و مجنون داستانی ساخته و پرداخته ی اهل ذوق و عرفان است. ریاشی (عالم به لغت و اخبار و روایت شعر عرب) می گوید: دو نفرند که فقط نامشان باقی است (و حقیقت تاریخی ندارند): مجنون بنی عامر و ابن الیوقه؛ قصه های ایشان را افسانه سرایان ساخته اند. (مشایخ فریدنی، ۱۳۶۸، ص ۱۴۰). الفهرست می نویسد: در بین کتاب های عشقی دوران جاهلی و اسلامی نام چند لیلی وجود دارد: مجنون و لیلی، توبه و لیلی، اسعد و لیلی، عمرو بن زید طائی و لیلی، ربه و لیلی. اما ابو عمرو شیبانی می گوید: از مردی یمنی درباره مجنون پرسیدم؛ وجود او را تأیید کرد و گفت پدرش قبل از این که او دیوانه شود مرد. مجنون شترش را بر سر قبر پدر نحر کرد و اشعاری سرود. (سجادی، ۱۳۶۹، ص ۳۹۸). «دکتر شوقی ضیف» بر این باور است که مجنون لیلی، شخصیتی حقیقی نیست. (شوقی ضیف، ۱۹۵۲، ص ۱۲۰). لیلی و مجنون در حقیقت مضمون عامیانه بسیار کهنه ای است که پیشینه آن در ادبیات بابل دیده می شود با این تفاوت که داستان در آنجا پایانی خوش دارد. (ریپکا، ۱۳۸۱، ص ۲۹۸). با توجه به اخبار معتبر و وجود دیوان قیس، به نظر می رسد که مجنون شخصیتی حقیقی بوده است؛ اما به مرور زمان برای اوج شدت عواطف عذری، تبدیل به یک سمبل شده است.

بر خورد نظامی، امیر خسرو و جامی با اصل داستان

نظامی دلپلی و مجنون غالباً به منابع عربی نظر داشته است ظاهر اً منبع اطلاع وی کتابی از یکی از نویسندگان بغداد، گویا همان ابوبکر الوالی (جامع دیوان قیس) باشد؛ اما حکیم سخن طراز به صرف ترجمه اکتفا نکرده و با تار و پودی تازه داستان را بافته است. امیر خسرو، در این مثنوی، بی اعتنا و خالی از نظر به حقیقت تاریخی این داستان و با مراجعه کمتر به سوابق و منابع عربی ولی در چارچوبه ی داستان نظامی و به همان بحر از لیلی و مجنون، دو عاشق و معشوق خیالی برانگیخته است که در راه عشق، فانی محض بوده اند و در این راه تحمل شدايد به حدی می نموده اند که مجنون مانند یکی از پهلوانان اساطیر اولین به کارهای حیرت انگیز که ناشی از ترک نفس و فداکاری صرف است، مبادرت می نماید. جامی، گویا کمتر از امیر خسرو گرد حکایات عجیبه برآمده و بیشتر از نظامی به منابع و اخبار اصلی تاریخی نظر داشته است. در واقع علاقه او به اصل عربی و ترجمه عبارات و اشعار عرب بیشتر مشهود است. جامی برخلاف دیگر مثنوی سرایان عشق مجنون را به عشق الهی تعبیر نموده، از لیلی، صورت و مجاز خواسته است. (ستاری، ۱۳۶۶، ص ۱۱ تا ۱۴).

آغاز داستان:

در کتاب «شاق العرب» است که ابو عمرو شیبانی و ابو عبیده چنین گویند که مجنون به لیلی (دختر مهدی بن سعد بن مهدی بن ربیع بن حریش بن کعب بن ربیع بن عامر بن صعصعه) که کنیه «م مالک یا م عمر» داشت، عشق می ورزید. این عشق از زمانی آغاز شد که در کودکی بره ها و بزغاله ها را در صحرا می چرانند:

تَعَشَّقْتُ لَيْلِي وَ هِيَ ذَاتُ دُوَابَةِ
وَلَمْ يَبْدُ لِي لَاتِرَابٍ مِنْ ثَدْيِهَا حَبْمٌ
صَغِيرِينَ نَرَعِي الْبَهْمَ يَا لَيْتَ اَنَا
إِلَى الْإِنِّ لَمْ نَكْبُرْ وَ لَمْ تَكْبُرِ الْبَهْمُ (ر: ۲۲۸)

«دل به لیلی دادم از وقتی که موهایش روی پیشانی‌اش ریخته بود و هنوز پستانش بر همسالان ظاهر نشده بود.»

«دو کودک بودیم که با هم بزغاله می چرانیم. ای کاش تاکنون بزرگ نشده بودیم و بزغاله ها هم بزرگ نشده بودند.»

اما ابن کلبی می گوید: او روزی سوار بر ناقه ای بود که گذارش به خیمه «کریمه» افتاد، در آنجا ناقه را نحر کرد و با زنان قبیله از جمله لیلی همدم بود. «منازل» جوانی اعرابی وارد شد؛ چون زنان سوی او رفتند، مجنون ناراحت شد و گفت:

أَ أَعْقِرُ مِنْ جَرِّا كَرِيمَةَ نَاقَتِي
وَ وَصَلِي مَفْرُوشٌ لِي وَصَلٌ مُنَازِلُ؟ (ر: ۲۲۹)

«آیا رواست که به خاطر «کریمه» ناقه خود را نحر کنم؛ اما وصال من برای «منازل» گسترده شده باشد.» (زراقط، ۲۰۰۱، ص ۴۵)

در سروده نظامی، مجنون ده ساله بود که به مکتب رفت و شیفته لیلی شد:

از دلداری که قیس دیدش
دل داد و به مهر دل خریدش

او نیز هوای قیس می جست
در سینه هر دو مهر می رست (ر: ۶۱)

از نظر جامی عشق در گل وجود انسان جا دارد و هر لحظه به سوی یاری آهنگ می کند. او طبق منابع عربی

داستان «کریمه» و «قیس» را بیان می کند:

کای دل کم یار بی وفا گیر
در زاویه فراق جا گیر (ر: ۷۶۷)

تا اینکه مجنون، لیلی را در حله ی ناز دید. خواب از مژه ی تر آنها می رمید؛ گویی که در پهلوی صد خار خلیده بود:

هر موی ز زلف او کمندی
بر پای دلی نهاده بندی (ر: ۷۶۹)

مجنون سوار بر ناقه با یاد لیلی، بی خود شد و ناقه او به هوای بیچه از راه بگردید. چون به خود آمد فهمید که یا ناقه از غم بیچه

بمیرد یا درون او ریش شود؛ پس از ناقه رخت گشاد؛ زیرا برای رسیدن به یار به سان بند بود: (ر: ۷۷۵)

لیلی ز جهان تو را بسنده است
هر کس که جز اوست بر تو بند است (ر: ۷۷۷)

امیر خسرو فرماید که این گلبن ترونو تدر و زیرک دل (قیس) پنج ساله بود که به مکتب رفت. با دختران حور پیکر که

مسجد را بهشت کرده بودند؛ قرین گشت:

ایشان همه را به قیس میلی
وان سوخته در هواء لیلی

لیلی خود از او خراب جان تر
گشته نفس از نفس گران تر (ر: ۱۶۷)

آغاز عشق از نظر نظامی سخت است:

مستی به نخست باده سخت است
افتادن نافتاده سخت است (ر: ۶۲)

اما امیر خسرو آغاز کار را دل نواز می داند:

عشق اول کار دلنواز است
چون تافت عنان سخن دراز است (ر: ۲۲۰)

جامی نیز اول عشق را شادی می داند:

داستان نوفل

نوفل بن مُساحق، مأمور جمع صدقات مروان بن الحکم، سوگند خورد که لیلی را به همسری مجنون در آورد. قبیله لیلی گفتند: اگر پای او به چادر ما برسد، کشته خواهد شد. نوفل گفت: «بہتر است باز گردی تا خون خلقی بر زمین نریزد.» (مشایخ فریدنی، ۱۳۶۸، ص ۱۴۸)

در اشعار نظامی است که نوفل سوگند خورد تا مطلوب مجنون را حاصل کند. او به قبیله لیلی رفت و آنها را تهدید کرد ولی جواب دادند که مجنون بسان دیو رجیم و لیلی شهاب است. جنگ در گرفت ولی مجنون دعای صلح می کرد:

ور جانب یار او شدی چیر غ ریدی از آن نشاط چون شیر (ر: ۱۱۲)

تا آنجا جنگ در گرفت که شمشیر از سر بریدن خجل بود. پدر عروس، غم ناک سوی نوفل آمد و گفت: دخترم را به کمترین بنده می دهم؛ اما به دیو فرزند نمی دهم. اگر مرا آزاد نکنی عروس را خواهم کشت. نوفل هم تسلیم شد:

فرزند مرا درین تحکم سگ به که خورد که دیو مردم (ر: ۱۲۰)

امیر خسرو، نوفل را ملکی آزاده و مهربان می نامد. از روی دل سوزی قاصدی سوی پدر بت گل اندام (لیلی) فرستاد تا دیوانه به ماه نو جفت شود؛ اما پدر لیلی با تندی گفت:

زهره به سلام کس نیاید مه نیز به دام کس نیاید (ر: ۱۸۱)

نوفل لشکر کشید و آن قدر سرها را جدا کرد که گفتند: «در سوخته به که خانه ویران». مجنون، عنان مرکب نوفل را گرفت

که جنگ را بس کن تا معشوق آسیبی نبیند. نوفل هم در گوشه غم نالان نشست. (ر: ۱۸۳)

در داستان جامی نوفل سوگند خورد بازوی او را حمایت در گردن آن پری شمایل کند. مجنون آن چنان خلعتی پوشید که سبوی لیلی را بر سنگ زد و از نوفل خواست که سوی پدر لیلی رود. آن سخت جواب تلخ گفتار، نوفل را آنقدر غضبناک کرد که او را به شمشیر تهدید کرد. پدر پاسخ داد یا پیروز می شویم یا شکست می خوریم که در این صورت:

پوشم تن آن عروس چالاک در پرده خون و حجله خاک (ر: ۸۲۰)

تفاوت آشکار این سه داستان در حکایت امیر خسرو است که مجنون مثل دیو لابلالی از خون کشتگان رخساره می شست و در صف کشتگان می خوابید. زاغی خون خوار منقار در دیده او کشید. (ر: ۱۸۳)

خواستگاری مجنون و نا کامی او

پدر و مادر مجنون و مردان عشیره او همه نزد پدر لیلی رفتند. او به خدا و طلاق مادر لیلی سوگند خورد که هرگز دختر به مجنون نخواهد داد. همان روز او را به عقد خویشان در آورد. چون مجنون مطلع شد، مشاعر خود را از دست داد. پدر، مجنون را به مکه برد تا شفا یابد. وقتی به منا رسیدند؛ مجنون در تاریکی شب با شنیدن نام لیلی صیحه ای زد و بی هوش شد. چون به هوش آمد به پرده های کعبه چنگ زد و گفت: **اللهم زدني ليلي حبا و بها كلفا و لا تنسني ذرہا** **أبدًا.** (زراقط، ۲۰۰۱، ص ۵۸): «الهی شور عشق لیلی را در دل من افزون کن و بر شیفتگی من بیفزای». بعد به جمع جانوران وحشی در آمد و جز علف صحرا نمی خورد. موهای سر و تنش دراز شد و با آهوان و جانوران مأنوس شد.

نظامی فرماید: پدر مجنون پیران قبیله را جمع کرد و از پدر عروس خواستار لیلی شد؛ اما او قیس را دیوانه خواند:

دیوانگی ای همی نماید دیوانه حریف ما نشاید (ر: ۷۲)

جامی گوید: «پی سپر سپاه اندوه (مجنون) از پدر خواست تا سوی پدر لیلی رود و از او بخواهد تا گوهر ناسفته او (لیلی) را با طاق خود (قیس) جفت کند. پدر لیلی، طیاره سوار راه غفلت و برهم زن روزگار لیلی و آن کج رو کج نهاد کج دل، صد

عقده ی خشم بر جبین زد و گفت: «یک موی لیلی را در برابر دو جهان نمی دهم.» (ر: ۸۱۴)

امیر خسرو نیز گوید که سید عامریان با اهل قبیله به سوی داروخانه دارالشفاء (خیمه ی لیلی) رفت تا از او خواستگاری کند ولی میزبان پاسخ گفت: «این بیخرد، دیوانه و مست و لا ابالی است. پس شایسته ی خاندان ما نیست.»:

زین گونه حریف نا خردمند در خورد کجا بود به پیوند؟ (ر: ۱۷۹)

ازدواج مجنون

امیر خسرو نقل می کند که پدر مجنون می گوید: نوفل دختری دارد پاک چون قطره آب آسمان به نام «خدیجه». اسباب سور برپا شد؛ ولی مجنون به هوای یار خود بود:

می خواندن وای کاد هرکس او سوره نوح و تبّت و یَس

مه در پی آنکه کی شود جفت دیوانه ز ماه نوبر آشت (ر: ۱۹۰)

لیلی با وجود غیرت، یار مجنون را هم دوست دارد و مجنون پاسخ می دهد که:

با جز تو چه کار تا تو هستی در قبله خطاست بت پرستی (ر: ۱۹۶)

ازدواج لیلی

«حبيب بن رباح» روایت می کند که لیلی را به مردی ثروتمند و زیبا از «بنی ثقیف» دادند. «حسن بن علی» نقل کرد که مجنون با پنجاه شتر سرخ از لیلی خواستگاری نمود. همان زمان «ورد بن محمد عقیلی» هم با ده شتر با شبان آنها از او خواستگاری کرد. به او در خفا گفتند اگر «ورد» را انتخاب نکنی؛ گوش و بینیت را خواهیم برید. اینچنین لیلی مجبور به ازدواج با «ورد» شد. (ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۲۰، ص ۵ تا ۶۲)

نظامی فرماید که «ابن سلام» خزینه های بسیار، زرهای ناب، بختی و تازی تکاور، دیبا و... نثار کرد. مادر و پدر لیلی موافقت کردند و ناچار ماه (لیلی) به دهان اژدها (ابن سلام) رفت. در شیربها سخن به جان رفت. چون ابن سلام خواست نزدیک لیلی شود؛ تپانچه ای خورد و لیلی سوگند خورد:

کز من غرض تو بر نخیزد و ر تیغ تو خون من بریزد (ر: ۱۴۱)

ابن سلام هم به یک نظاره با او خرسند بود. در اینجا مجنون از بی عهدی زنان سخن می راند:

چون نقش وفا و عهد بستند بر نام زنان قلم شکستند (ر: ۱۴۲)

گفتار جامی این است که از «حی ثقیف» نازنینی بود که هوس هودجی مراحل ناز، در دلش افتاد و ملک دلش شکاری عشق لیلی شد. عاقبت مه را به ستاره عقد بستند. لیلی گفت: به جانب من نیا که یا ترا می کشم یا خودم را. داماد نیز بیخ امل را از او کند. مجنون در اینجا زن را بی وفا و پیمان شکن و پراز فسون می داند:

زن کیست فسون سحر و نیرنگ

از راستیش نه بوی و نه رنگ (ر: ۸۵۲)

سیاره برج نامداری (لیلی) از ازدواج خود خجل بود. طی نامه ای از مجنون عذرخواست که به اختیار نبوده. نامه با برگ کاه و تار موی پیچیده شده یعنی که لیلی چون مو زار و چون کاه زرد است. (ر: ۸۶۵). امیر خسرو از ازدواج لیلی سخنی ندارد.

آزمودن عشق

مجنون در باره نهران بودن عشق چنین می گوید:

كِلَانَا مُظْهِرٌ لِلنَّاسِ بَعْضًا
وَكُلُّ عِنْدَ صَاحِبِهِ مَكِينٌ
تُبَلِّغُنَا الْعِيُونَ بِمَا أَرَدْنَا
وَفِي الْقَلْبَيْنِ ثَمَّ هَوِيٌّ دَفِينٌ (زراقط، ۲۰۰۱، ص ۴۵)

«ما هر دو به مردم نشان می دهیم که با هم دشمنیم ولی هریک از ما در قلب یار خود جای گرفته است.»

«چشم ها هر چه را بخواهیم با نگاه به ما می رسانند و عشق در دل های ما نهران است.»

در هفت اورنگ است که لیلی سوی مجنون، نظر نینداخت تا غور عشق او را دریابد. مجنون چون شاخ امل را دگرگون دید، لاله سرخش گل زرد شد (نا امیدانه چهره اش پژمرده شد)؛ اما لیلی در برابر نغمه های جان گداز او به سویش آمد که:

ما هر دو دویار مهربانیم
وز زخمه عشق در فغانیم
بیگانه تیم و آشنا دل
پر چنگ زبان و پر صفا دل (ر: ۷۷۹)

در دیوان مجنون است که او با شنیدن دو بیت غش کرد:

«فَلَمَّا سَمِعَ الْبَيْتَيْنِ شَهَقَ شَهَقَةً شَدِيدَةً وَأَغْمِيَ عَلَيْهِ فَمَكَثَ عَلَيَّ ذَلِكَ سَاعَةً وَ نَضَخُوا الْمَاءَ عَلَيَّ وَجْهَهُ حَتَّى
أَفَاقَ وَ تَمَكَّنَ حُبُّ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا فِي قَلْبِ صَاحِبِهِ حَتَّى بَلَغَ مِنْهُ كُلُّ مَبْلَغٍ.» (ر: ص ۲۲۸)

جامی هم در ادامه می گوید: «قیس بی هوش شد و تنها لیلی به بالین او آمد»:

چون قیس شنید این بشارت
شد هوشش از این سخن به غارت
بر چهره زدند آتش از چشم
آن آب نبرد خوابش از چشم (ر: ۷۷۹)

افشای راز دو دل داده

نظامی گوید: «نتوانستند راز عشق را مخفی کنند»:

در عشق شکیب کی کند سود؟
خورشید به گل نشاید اندود (ر: ۶۷)

در روایت امیر خسرو است که همه جا فاش شد که درس بهانه است و مجنون در مکتب عشق، غلام لیلی شده. مادر از ترس بدنامی فرزند، او را نصیحت می کرد که در دامن هر سرخ گل، خاری است. از اهل زمانه وفا مطلب. ناچار لیلی را به بند کردند و او که صبر از کف داده بود، غم دل به سایه می گفت:

لیک آنکه ورا هواء یارست
با مادر و با پدر چه کاراست؟ (ر: ۱۷۰)

جامی می فرماید که ویرانه نشین کوه اندوه، سرگشته وادی ذلیلان، هم شیون بلبلان شیدا و نعلین دریده راه عشق یعنی مجنون از خویشان دوری کرد و مورد طعنه آنان واقع شد. پدر مجنون او را نصیحت می کرد که لیلی نسبت به تو کمترین کنیز است. او زاغ است و تو نازنین تذر و دل از وی بردار؛ اما مجنون پاسخ داد که مرا اختیاری نیست:

ترک غم عشق کار من نیست وین کار به اختیار من نیست (ر: ۷۸۶)

پدر دانست که رخت قیس در سیل بلا افتاده؛ پس دست از نصیحت برداشت. اعیان قبیله دو راه را پیشنهاد کردند: سفر کردن یا معشوقه ی دیگر. پدر به مجنون گفت که با پیوند دیگری لیلی را فراموش می کنی. مجنون لب شکر شکن را گشود که من از لیلی جدا نخواهم شد. (ر: ۷۸۹)

عشق مجنون:

در دیوان مجنون است: «ای باد صبا! از دیار لیلی بگذر و نسیمی از او بیاور تا غم بزداید»:

فَإِنَّ الصَّبَا رِيحٌ إِذَا مَا تَنَسَمَّتْ عَلَيَّ نَفْسٌ مَحْزُونَةٌ تَجَلَّتْ هُمُومُهَا (ر: ۱۷۲)

نظامی باور دارد عشقی که بازیچه شهوت جوانی است زوال پذیر و خیال سرسری است؛ اما عشق مجنون جاوید است:

مجنون که بلند نام عشق است از معرفت تمام عشق است (ر: ۳۹)

غیرت او در آرزوی وصال به حد اعلا رسید تا آنجا که عاشق به خودش نیز رشک می برد که چرا به معشوق می نگرد:

گر با تو هزار شب نشینم از رشک تو در تو هم نینم

چون عشق تو در من استوار است با صورت تو مرا چکار است (زنجانی، ۱۳۷۴، ص ۵۷)

جامی هم قایل است که مجنون از جام صورت، شراب معنا را چشیده است:

هان تا نبری گمان که مجنون بر حسن مجاز بود مفتون (ر: ۸۸۸)

عاشق و نصیحت

بیماری عشق را به بیماری سل تشبیه نموده اند که هیچ دارو و حکیمی آن را مداوا نمی کند. به همین جهت مبارزه طلبیدن دکترها در سیره ها و اخبار عاشقان زیاد است. از جمله خود مجنون فریاد می زند که طیب انس از مداوای من عاجز است پس ای طیب جن مرا مداوا کن:

أَلَا يَا طَيِّبَ الْجَنِّ وَيَحْكُ دَاوَنِي فَإِنَّ طَيِّبَ الْإِنْسِ أَعْيَاهُ دَائِيًّا شَاشَ، (ص ۵۰-۵۱)

قیس از پدر می خواهد او را در عشق ملامت نکند:

أَيَا أَبَتِي دَعْنِي وَمَا لَقِيْتُهُ وَلَا تَلْحَ مَحْزُونِ الْفُؤَادِ سَقِيمًا (ر: ۸۸)

«ای پدر مرا رها کن با عشقی که مبتلای آنم و من دل سوخته و بیمار را ملامت نکن.»

نظامی چنین باور دارد که پند و نصیحت در عاشق اثر نمی کند:

پند ار چه هزار سودمند است چون عشق آمد چه جای پند است؟ (ر: ۷۰)

پدر مجنون، دیوانه ی خود را به صبر خواند ولی مجنون پاسخ داد که:

لیکن چه کنم من سیه روی کافتاده به خود نیم در این کوی (ر: ۱۸۱)

پدر قبل از مرگ هم مجنون را پند داد که با یاوگیان، فرس مدوان و بشکیب:

بهرتر سگ شهر خویش بودن تا ذلّ غریبی آزمودن (ر: ۱۵۲)

مادر هم قبل از مرگ می گوید: «دست از کار عشق و جنون بردار.» اما در آرزوی آن مرد:

همچون پدرش جهان بسر برد او نیز در آرزوی او مرد
(ر: ۲۰۵)

امیر خسرو می سراید که پدر از او خواست که از جام نخست چنین مست نشود و تن را به دیو نسپارد؛ اما مجنون گوید که از بند قضا کجا گیریم:

درد دل خسته را دوا کن وان وعده که کرده ای وفا کن
(ر: ۱۷۶) و پدر نصیحت می کرد که:

یاری که نپایدت در آغوش آن به که زدل کنی فراموش
(ر: ۱۸۸)

امیر خسرو گوید: مادر گفت اکنون که زلف قیری، کافوری شده میسند که جانم از غم بسوزد. مجنون در جواب گفت: «ای هستی بخش من، دیوانه کی به پند گوش می نهد»:

یا نقد مرا به دامن آرید یا دست ز دامنم بدارید
(ر: ۱۷۸)

در دیوان مجنون است که پدر برایش همسری بهتر برگزیده است:

يَقُولُ ابِي يَا قَيْسُ عِنْدِي خَلْفُهَا وَ أَكْثَرُ مِنْهَا بِهَجْهٍ وَ نَعِيمَا
رَضِيْتُ الَّذِي قَدْ عَيْتَ يَا أَبَتِي بِهَا وَ دَعَا أَصْلَهَا بَيْنَ النِّسَاءِ ذَمِيمَا
(ر: ۱۸۱)

«پدرم می گوید ای قیس! من فردی جز لیلی را برایت سراغ دارم که زیباتر و غنی تر از اوست.»

«ای پدر! راضیم به آن که تو از او عیب می گیری. این نکوهش را برای زنان دیگر بگذار.»

جامی می گوید که پدر مجنون، او را نصیحت می کرد که لیلی نسبت به تو کمترین کنیز است پس دل از وی بردار ولی مجنون پاسخ داد که:

ترک غم عشق کار من نیست وین کار به اختیار من نیست
(ر: ۷۸۶)

جامی در ادامه می گوید: پدر و مادر لیلی هم فرزند خجسته را نشانند و او را نصیحت کردند که از صحبت مجنون دل بگسلد؛ اما اثر نمی کرد که جام وجودش سیراب از عشق بود:

رفتن زدرت نه رای قیس است تو کعبه و قیس بوقیسی است
(ر: ۷۹۹)

مجنون و کعبه

ابیات زیر در دیوان مجنون حکایت از دعای او در حج دارد:

نَادَيْتُ يَا رَحْمَنُ، أَوَّلُ سُؤْلَتِي لِنَفْسِي لِيَلِي تُمْ أَنْتَ حَسْبِيهَا
(ر: ۳۳)

«خدایا! اولین درخواست من این است که لیلی را به من نزدیک گردانی زیرا تو از عهده چنین کاری بر می آیی.»

يَا رَبِّ لَا تَسْلُبْنِي حُبَّهَا أَبَدًا وَ يَرْحَمُ اللَّهُ عَبْدًا قَالَ آمِينَا
(ر: ۱۹۷)

«خدایا! هرگز عشق لیلی را از من نگیر؛ خدا رحمت کند بنده ای که آمین بگوید.»

نظامی فرماید که مجنون را سوی محراب زمین و آسمان بردند تا از حلقه غم رهایی یابد؛ ولی او در حلقه ی زلف کعبه دست زد و گفت: اگر عشق من بمیرد، من نیز خواهم مرد. خدایا اگر چه من زنده نمی مانم، او را زنده نگه دار:

یارب تو مرا به روی لیلی هر لحظه بده زیاده میلی
(ر: ۸۱)

جامی گوید: مجنون وصال یار را حج می داند و او را کعبه رهروان مشتاق و قبله نیکوان آفاق خواند:

بر من باشد حجی پیاده

یک حج چه بود که صد پیاده (ر: ۷۹۵)

لیلی هم این را باور دارد:

گفت ای ره صدق منهج تو تو حج منی ومن حج تو (ر: ۷۹۵)

پای سعی معجون در رفتن کعبه در اثر آبله لنگ شد. هر خامه ی ریگی که می دید حرفی از نگار بر آن می کشید. به جای لیک لیلی را به زبان می آورد:

او بسته لب از نوای لیک لیلی گفتمی به جای لیک (ر: ۷۹۶)
شعله ی آه به خانه ی کعبه انداخت، از دو دیده خون دل ریخت و می گفت:

هر کس که نه زنده زوست مرده است هر کس که نه گرم از افسرده است (ر: ۷۹۷)
در دیوان معجون است که:

تَمَامُ الْحَجِّ أَنْ تَقِفَ الْمَطَايَا عَلَي لَيْلِي وَ ثَقْرِيهَا السَّلَامَا (ر: ۱۷۸)
«کمال حج در این است که قافله ها در برابر لیلی بایستند و بر او سلام کنند».

معجون جامی هم بدون دیدار لیلی حج را نیکو نمی داند:

حج همه عمره دیدن اوست بی او حج و عمره ام نه نیکوست (ر: ۸۵۶)

شکایت پدر لیلی از معجون نزد خلیفه

در دیوان معجون است که امیر او را تهدید به قتل کرد؛ اما قلب او اسیر لیلی بود:

عَلِي غَيْرَ شَيْءٍ غَيْرَ أَنِّي أَحْبَبْتُهَا وَ أَنَّ فُؤَادِي عِنْدَ لَيْلِي أَسِيرُهَا (ر: ۹۴)

جامی نقل می کند که همسایه ی لیلی، بیوه زنی بود با دو فرزند یتیم، معجون به آنان سیم و زر می داد و از احوال لیلی می پرسید. پدر لیلی گفت: اگر او را در خانه خود جای دهی سرت را جدا خواهم کرد، معجون آشفته تر شد و گفت:

در کوی تو رو به لیلیم بود زین روی بسی تسلّم بود (ر: ۸۰۷)

مانع دل رمیده معجون یعنی پدر لیلی نزد خلیفه شکایت کرد که: «گردر بندم در آید از بام» خلیفه حکم کرد که قتل او دیت و قصاص ندارد و معجون مثل مار زخم خورده و مور نیم مرده بی هوش شد و چون به هوش آمد می نالید که:

جز عشق وظیفه نیست مارا پروای خلیفه نیست مارا (ر: ۸۰۷)

نظامی فرماید که شحنه ی قتال قبیله لیلی تصمیم گرفته معجون را بکشد. پدر آن گوشه نشین گوش سفته (معجون) را در خرابه ای مست از باده ی بیخودی یافت. معجون عذر خواست که سررشته کار از دست او بیرون است:

چون کار به اختیار ما نیست به کردن کار ما نیست (ر: ۸۵)

امیر خسرو این حکایت را نگفته است.

بوسیدن پای سگ کوی لیلی

جامی فرماید: معجون، آن کشتی عاقبت شکسته، سگی را دید. صد بوسه به خاک پای او داد که سگ آستان لیلی بود و

شب ها پاسبان لیلی. (ر: ۸۷۸)

اما امیر خسرو نقل کند که مجنون مثل بی خودان مستانه می رقصید و سگی خراش خورده را دید. با آستین، سر سگ را پاک کرد که به اصحاب کهف می ماند. از مجنون پرسیدند که سگ چه فهمد و چرا تعظیم او می کنی؟ پاسخ داد که:

روزیش به کوی آن پری کیش
تعظیم ویم نه از پی اوست
دیدم گذران بدیده خویش
کش دوست گرفتم از پی دوست (ر: ۲۰۹)

مجنون و آهو

مجنون تجاهل می کند آیا لیلی از آهوان است یا از انسانها؟:

بِاللّٰهِ يَا ظَبِيَّاتِ الْقَاعِ قُلْنَ لَنَا
لِيَلَايَ مِنْكُنَّ اَمَّ لَيْلَا مِنَ الْبَشَرِ

(رحاب عكاوی، ۱۹۴۴، ص ۱۱۴)

این مضمون در جای دیگر دیوان مجنون وجود دارد:

فُعَيْنَاكِ عَيْنَاهَا وَجِيْدُكِ جِيْدُهَا
خَفَّ اللّٰهُ لَا تَقْتُلْهُ اِنَّ شَبِيْهَهُ
سَوِي اَنَّ عَظْمَ السَّاقِ مِنْكَ دَقِيْقُ
حَيَوْتِي وَ قَدْ اَرَعَدَتْ مَتِي فَرَانِصِي (ر: ۱۵۸ و ۱۱۷)

«پس چشمان و گردن تو چون چشمان و گردن لیلی است؛ جز این که استخوان پای تو نازک و شکننده است.»

«از خدا بترس و او را نکش؛ زیرا آن که شبیه اوست مایه ی حیات من است و تو با چنین کار، پهلوهایم را به لرزه

درآوردی.»

مجنون خود می گوید: آهوئی را دیدم، چون به یاد لیلی افتادم، زیبایی اش برایم دو چندان شد؛ اما ناگهان دیدم که از گرگی فرار می کند. کمی بعد دیدم که گرگ او را کشته و قسمتی از بدنش را خورده است. با تیر او را کشتم و شکمش را دریدم و آنچه خورده بود بیرون آوردم و به بدن آهو چسباندم. سپس او را دفن کردم و گرگ را سوزاندم:

رَأَيْتُ غَزَا لًا يَرْتَعِي وَسَطَ رَوْضَةٍ
فَمَا رَاعَنِي اِلَّا وَ ذَنْبٌ قَدْ اَنْتَحَى
فَقُلْتُ اَرَى لَيْلِي تَرَاعَتْ لَنَا ظَهْرًا
فَاعْلَقَ فِي اَحْشَائِهِ النَّابَ وَ الظُّفْرَا (زراقط، ۲۰۰۱، ص ۵۹)

جامی نقل می کند: مجنون به صیاد گفت: نکش آن آهوئی را که گردنش آسیب کمندی ندیده است:

ای گردن تو چو گردن دوست
چشم تو چشم پرفن اوست (ر: ۸۲۸)

نظامی از آهوئی می گوید که در دام است و مجنون از صیاد می خواهد او را رها کند زیرا چشم او به چشم یار می ماند.

آهو تک خویش را به او داد و از دام رهایشان کرد:

کاین چشم اگر نه چشم یار است
زان چشم سیاه یادگار است (ر: ۱۲۴)

نظامی سخن از گوزنی می راند که اسیر شیر شرزه ای (صیاد) شده بود و مجنون همه ساز و آلات خود را داد تا آن را

آزاد کند. گرد از او پاک می کرد و می گریست که:

بوی توز دوست یاد گارم
چشم تو نظیر چشم یارم (ر: ۱۲۷)

خلیفه، کیت و مجنون

جامی نقل می کند که خلیفه از (کیت) پرسید: آیا کسی چون خود دیده ای؟ گفت: پشت خمیده چون هلالی را دیدم که پوست تنش خشک و نان شب «کیه» و آبش سراب است. چشم آهوی زیبا را بوسید و رهایش کرد، علت را پرسیدم گفت: چیزی که بود شیهه یارم چون طاقت خوردن وی آرم (ر: ۸۳۴)

او را به آب گرم بردند و خلعت پوشانده سوی خلیفه بردند. خلیفه وعده دیدار پدر لیلی را داد ولی مجنون التفاتی نکرد. نظامی و امیر خسرو چنین حکایتی را نقل نکرده اند. (ر: ۸۳۹)

مجنون و اطعام لیلی

جامی گوید که مجنون، جامی شکسته برداشت و سوی یار رفت. معشوق جامش را شکست اما مجنون ناراحت بود که:

با من نظـریش هست تنها	زان جام مرا شکست تنها
گر جام مرا شکست یارم	آزرد گئی جز این ندارم
کان لحظه مرا که جام بشکست	آزرده نگشته باشدش دست

(ر: ۸۸۵)

نظامی و امیر خسرو از این داستان نقلی ندارند.

آشیانه کردن مرغ بر سر مجنون

جامی می فرماید که آن مانده به چنگ غم گرفتار (مجنون) در بیابان، چشمش به آن سرو سهی (لیلی) افتاد. هنگام وداع، لیلی گفت: از این سرزمین باز می گردم. مجنون در حیرت آن دلارای، درخت وار بر پا ایستاد:

عهدی چو گذشت در میانه	مرغی به سرش گرفت لانه
-----------------------	-----------------------

(ر: ۸۸۸)

لیلی در بازگشت، مجنون را مستغرق عشق دید. بانگ زد که ای وفا کیش! کام جان و رونق روان تو، آن که مست او و پای بست او بی این جا آمده است ولی مجنون گفت:

گفتا رورو که عشقت امروز	در من زده آتشی جهان سوز
برد از نظرم غبار صورت	دیگر نشوم شکار صورت

(ر: ۸۸۹)

لیلی گفت: امروز به هجر جاوید دل بنهادم. نظامی و امیر خسرو این روایت را ندارند.

مجنون و مرگ پدر و مادر

نظامی نقل می کند: پدر مجنون که او را در خاکی چون گور یافت، پند داد که:

بہتر سگ شهر خویش بودن	بئذ ل غریبی آزمودن
-----------------------	--------------------

(ر: ۱۵۲)

مجنون به پدر جواب داد که:

فرمان تو کردنیست دانم	کوشم که کنم نمی توانم
-----------------------	-----------------------

(ر: ۱۵۶)

مرغ جان پدر از دام تن بیرون رفت و در مقعد صدق آرام یافت. مجنون در مرگ پدر سوگنامه دارد. لیلی، پدر مجنون را پدر خود می داند و همه ی شرایط سوگواری را انجام می دهد. جامی و امیر خسرو چنین اشاره ای ننموده اند. (ر: ۱۸۹)

نظامی گوید: سلیم عامری خال مجنون به دیدار او می آید تا چون سامری چاره گری کند. چون سلیم مجنون را عور یافت، جامه ای به او داد و خود را سرکوب زمانه مقامر، سلیم عامر نامید. سلیم مادر را نزد او آورد و مادر گفت که:

گفت ای پسر این چه ترک تازیست
بازیست چه جای عشقبازیست (ر: ۲۰۳)

مادر او را به خانه خواند و مجنون تلاش را بیهوده خواند:

کوشیدن ما کجا کند سود
کاین کار فتاده بودنی بود (ر: ۲۰۴)

مجنون پای مادر را بوسه زد. پس از مدتی سلیم خبر مرگ مادر را به او داد و مجنون فریاد کنان بر سر خاک پدر و مادر رفت و پس از نوحه و زاری آواره ی کوه شد. (ر: ۲۰۴)

جامی و امیر خسرو اشاره ای به این مطلب ندارند.

مجنون و سلام بغدادی

نظامی می سراید که سلام، دردی کش عشق بود و ناچه سوی مجنون راند تا به او تقریبی تمام جوید. مجنون پاسخ داد که راه عشق پرخطر است برگرد. سلام گفت: بگذار در قبله تو نماز بخوانم، مجنون گفت: من شاهنشاه عشقم و عشق من خاکی نیست. او با عاشق راستین وداع کرد. امیر خسرو و جامی اشاره ای به «سلام بغدادی» نکردند. (ر: ۲۲۱)

مرگ شوهر لیلی

نظامی فرماید که زلزله ی بیماری، دیوار وجود «ابن سلام» را شکست و جانش از قفس تن گریخت. لیلی در ظاهر، فریاد مصیبت می زد و در باطن به یاد مجنون بود:

اشک از پی دوست دانه می کرد
شوی شده را بهانه می کرد (ر: ۲۳۶)

مجنون نعره ای زد و گاه می رقصید و شاد بود و گاه حساب می کرد که او هم خواهد مرد. لیلی بعد از عزاداری عشق نهفته را آشکار کرد، مجنون با لشکر وحوش سوی دلبر آمد و لیلی در پای مسافر خود افتاد. (ر: ۲۴۱)

جامی بیان می کند که مرغ جان شوهر لیلی که دستش بر درج امل کوتاه بوداؤ مخیم خاک، پرواز کنان به عالم پاک رفت. لیلی آهی کشید؛ گویا در خرمن صبرش شعله افتاده بود؛ پیوسته در فراق دوست بی تابی می کرد ولی:

زان دوست غرض نه شوهرش بود
با خویش خیال دیگرش بود (ر: ۸۷۳)

به مجنون گفتند: باد اجل خار افتاده در راهت را برداشت و از این غم آباد بیرون برد. او چون ابر بهاری می گریست. علت را پرسیدند؛ گفت: آن که محروم از وصلش شد، مرد. من نیز در بستر هجر خوار می میرم:

رنجی که به خود نمی پسندم
چون بر دگری رسد چه خندم

شاد از غم کس نزیستن به
بر محنت خود گریستن به (ر: ۸۷۴)

امیر خسرو اشاره ای به این مطلب ندارد.

سرانجام عشق بی فرجام:

گویند: «بنی عذره چون عاشق شوند، از عشق بمیرند.» یعنی سبب مرگ ایشان خود عشق است نه دست یافتن به معشوق. (عبدالجلیل، ۱۳۷۳، ص ۷۹). به نظر می رسد مرگ بنی عذره از عشق سراسر افسانه است. از حدود دویست شاعر عرب تنها سه تن متعلق به بنی عذره اند: عروه بن حزام، هدبه بن خشرم، جمیل معمر. تنها عروه است که به علت عشق مرده است. (غنیمی هلال، ۱۳۷۳، ص ۶۲۸). دیالکتیک نهایت ها در عشق عذری امری است بنیادین. از پس همنشینی انزوا می آید. اگر چیزی نیست که به ما تعلق پیدا کند ما نیز نمی خواهیم به هیچ چیز تعلق خاطر پیدا کنیم. عاشق، بی نام و نشان می شود و بسان سنگی در بیابان تنها جان می سپارد. (ادونیس، ۱۳۷۶، ص ۱۹). در تزیین الاسواق است که عاقبت در سنگستانی سخت و خشن، معجون را در بین تخته سنگها یافتند که جان داده بود. همه زاری و شیون می کردند. قبیله ی لیلی برای تسلیت آمدند؛ پدر لیلی که از همه بیشتر شیون می کرد گفت: هرگز نمی دانستم چنین می شود. اگر می دانستم چنین مصیبتی پیش می آید؛ هرگز او را از دست نمی دادم. دو بیت بر خرقه ای کنار معجون یافتند. (ر: ۱۰۰ و ۱۱۶):

ألا أيها الشَّيْخُ الَّذِي مَا بِنَا يَرْضَى شَقِيَّتَ وَ لَا هُنَيْتَ مِنْ عَيْشِكَ الْخَفْضَا
شَقِيَّتَ كَمَا أَشْفَيْتَنِي وَ تَرَكْتَنِي أَهْيَمُ مَعَ الْهَلَاكِ لَا أَطْعَمُ الْغَمْضَا

«هان ای پیرمرد! که به خوشبختی مراضی نشدی بدبخت شوی و زندگی آسوده ای که داری بر تو گوارا نماند.»

«الهی بدبخت شوی چنان که مرا بدبخت کردی و رها ساختی تا با آوارگان و گدایان سرگردان باشم و هرگز مزه آرامش نچشم.» (ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۲۰، ۲/ ۶۹)

جامی این مضامین را به زیبایی به تصویر کشیده است؛ اما زمانی که پدر لیلی، او را در خواستگاری رد کرد:

وانکس که دلم فگار کرده است دورم ز دیار و یار کرده است
جانش چو دلم فگار بادا و آواره به هر دیار بادا (ر: ۸۱۵)

نظامی گوید: «لیلی از سریر سربلندی به چاه دردمندی افتاد. سروسهی او چون خیالی شد و بدرش چون هلالی. در این حال مادر را قسم داد به این وصیت او عمل کند که چون مُردم، غبار یار سرمه ام باشد و گلابم از اشک چشم او.»

از بهر خدا نکوش داری در وی نکنی نظر به خواری
به مادر گفت: چون معجون بر سر خاکم نشست به او بگو که: (ر: ۲۵۱)

در عاشقی تو صادقی کرد جان در سرکار عاشقی کرد
می باید تا تو در پی آیی سرباز پس است تا کی آیی (ر: ۲۵۲)

معجون شکسته دل چون تربت یار را در بر گرفت «ای دوست» گفت و جان بر آورد.

امیر خسرو نیز می گوید: آن زمان که مرغ جان لیلی می خواست از بند قفس پرواز کند با مادرش گفت: «چون هلاک شدم، مرا غسل ده و از دامن چاک یار، پاره ای بر کفن من دوز تا پیوند وفا به ته خاک برم. وقتی مرا در خاک گذاشتند، بگذار در خاک یار هم شویم.»:

رنج دو جراحی اندکی کن خون دو شهید را یکی کن (ر: ۲۲۹)
در ضمن به معجون وصیت می کند که:

منشین که بساط در نوشتم تو زود بیا که من گذشتم (ر: ۲۲۹)

مجنون در دخمه لحد افتاد و قه‌ران دو اختر سعد اتفاق افتاد. خویشاوندان از غیرت خواستند که او را از گور درآورند؛ ولی نمی دانستند که:

با هم شده بود پوست با پوست پرواز نموده دوست با دوست (ر: ۲۳۲)

اما جامی گوید که اعرابی، مجنون را میان آهوان همچون لقی دید و با آلف، هیچ. روز دیگر با آهوکی سفید که چشم و گردنش شبیه لیلی بود. دانست که در کاخ حیات مجنون خرابی افتاده است. دید که مجنون برخاک نوشته است:

کاوخ که ز داغ عشق مردم بر بستر هجر جان سپردم (ر: ۸۹۸)

اعرابی خبر مرگ مجنون را به لیلی داد، لیلی بی هوش شد و چون به هوش آمد، گفت:

نزدیک ویم نهید بستر تا بر کف پای وی نهم سر (ر: ۸۹۸)

«لیلی» از داغ مرگ مجنون مثل لاله غرق در خون در بستر بیماری افتاد و گفت:

وصلش کاینجای دست از آن بست باشد که در آن جهان دهد دست (ر: ۹۵۱)

غیرت گلرخان بغداد (لیلی)، به خار خار مردن افتاد. مادر را مریم مهد مهر جویی، بلقیس سبای نیک خویی، پاکیزه فراش پاک چادر می نامد و از او می خواهد به او بی مهری نکند. در ضمن او را مقصر فراق از مجنون می داند و مرگ خود را شهادت می نامد:

از خلعت عصمتم کفن کن رنگش ز سرشک لعل من کن

زان رنگ ببخش رو سفیدیم کان است علامت شهیدیم (ر: ۹۰۲)

آرزوی لیلی این بود که در مزار پاک مجنون قرار گیرد و در زیر پایش به خاک رود و مادر گفت: امروز که اختیار دارم مقصود ترا بجا می آورم:

شد روضه آن دو کشته غم سرمنزل عاشقان عالم (ر: ۹۰۴)

مجنون نظامی، مواجه با مرگ لیلی (شهید عشق) می شود:

خون کن کفتم که من شهیدم تا باشد رنگ روز عیدم (ر: ۲۵۱)

اما لیلی نظامی راز نگه دار است و راز دل خود را تنها در بستر مرگ با مادر در میان می نهد. خود لیلی می گوید: عشق او به من مشهور است؛ محبت من افزون تر از محبت او به من است (مدرس، ۱۳۶۹، ۵ / ۲۱۶). لیلی پس از گفتن راز نهفته به مادر مرد و مجنون که دلیلی برای زنده ماندن ندارد و حتی یک بار پیش از آن بنا به منابع عرب قصد خودکشی دارد، بر سر خاک لیلی می رود و او را گنج نهان در زمین می نامد. دعای مجنون بر سر گور لیلی مستجاب می شود و با گفتن «ای دوست» جان می سپارد. بنا به روایات، مجنون را کنار قبر لیلی دفن کردند و بر تربت لیلی و مجنون، روضه گاهی به پا کردند. یک جا به خاک سپردن لیلی و مجنون هم، معنی داراست و گویا گویندگان فراق نامه به پاداش هجران آنها، نعمت وصال را در جهان جان برای آنها خواسته اند. (ستاری، ۱۳۶۶، ص ۱۵۵). امیر خسرو گوید: لیلی هنگام مرگ از درد خانمان سوزش با مادر سخن گفت و او را وصیت کرد که چون مجنون آمد از او بخواه:

کاید چوشهان درین عروسی لب ساز کند به فرق بوسی

وانگه به وفا چنانک داند همخوابه شود اگر تواند (ر: ۲۲۷)

لیلی پس از این سخن در گذشت و مجنون بر بالین او خندان غزل وصال می خواند. پس از آن در حفره گور عروس را در آغوش گرفت و با دوست پرواز نمود:

باید لحدی به تنگی آراست تا هر دو جسد یکی شود راست. (ر: ۲۳۱)

. در روایت جامی، مجنون پیش از لیلی وفات می کند اما با آهویی چون لیلی در آغوش. مجنون و آهو را عامریان به خاک سپردند. جامی به نور ازل و ابد نهفته در گل آدمی و آفتاب عشق غیرمجاز نظر دارد. مجنون در حکم جان لیلی است و چون جان از بدن برود البته قالب یا صورت نیز می شکند و وصال لیلی و مجنون در آن جهان دست خواهد داد. (ر: ۸۹۳)

کند و کاو داستان

۱- نظامی راه را در برابر دیگر شاعران گشود از جمله اینکه به داستان صبغه صوفیانه بخشید. (کفافی، ۱۳۸۲، ص ۲۸۸). قسمتی از این قصه ظاهراً مأخوذ از اشعار شاعر بنی عقیل به نام توبه ابن الحمیر است در باره لیلی الأخیلیه. (زرین کوب، ۱۳۷۴، ص ۱۱۴). راز این نکته را باید از نظامی پرسید که در خشکی ریگ و سختی کوه چگونه صیاد هر روز آهویی به دام می افکند. از جمله داستاهای الحاقی، داستان سلام منعم زاده بغدادی است که خود عاشقی دل سوخته است و به اصرار هم نشین مجنون می شود ولی تاب او را ندارد. دلیل بی اصل بودن داستان این است که سرگذشت قیس عامری از داستان های عصر اموی و منسوب به دوره ی مروان یا پسرش عبدالملک است و در آن تاریخ بغداد هنوز عمارت نیافته. داستان زید و زینب که می کوشند مجنون را به وصال لیلی برسانند جعلی است. در لیلی و مجنون نظامی، لیلی به ابن سلام شوهر می کند و مجنون به عشق خود وفادار است ولی در مجنون و لیلی امیر خسرو نخستین بار مجنون است که با دختر نوفل ازدواج می کند. در لیلی و مجنون نظامی نامه ی لیلی به مجنون به دلیل ازدواج با ابن سلام آمیخته با عذرخواهی است و در مجنون و لیلی امیر خسرو، لیلی به طریق عتاب به مجنون، نامه می نویسد و مجنون از کرده ی خود عذر می خواهد. جامی از آغاز داستان، عشق مجازی را قنطره عشق حقیقی و الهی می دانند. لای مجنون به پدر که می خواهد لیلی را از چشم وی بیندازد می گوید:

حسن ازل است اصل ایشان عیش ابد است وصل ایشان (ستاری، ۱۳۶۶، ص ۳۶ تا ۴۰).

در هر حال هر چند لیلی و مجنون نظامی و مجنون و لیلی امیر خسرو یک نوع ادبی هستند (تراژدی) اما سبک آنها متفاوت است. آن زبان قوی و تصویری نظامی در امیر خسرو نیست. علاوه بر این بین ساخت این داستان فرق هایی است. در نظامی دیالوگ بیشتر و آکسیون کمتر است، حال آنکه در امیر خسرو بر عکس است. لیلی امیر خسرو به مناسبت آزادی زن در جامعه هندی صاحب فعل و اراده است و عمل می کند اما لیلی نظامی به مناسبت محدودیت زن در جامعه ایرانی بیشتر سخن می گوید تا آن که فعلی انجام دهد. (شمیسا، ۱۳۸۳، ص ۵۰).

۲- طبق نظر نظامی، مجنون ناشکیبا بود. قصه شیفتگی اش به گوش او باش رسید و لیلی خانه نشین شد. این بی قیدی و لابلالی گری از شگفتی های داستان است و شگفت تر اینکه به قول نظامی هنوز مادر از راز آگاه نیست و این پیش از خواستگاری ابن سلام است. اما بنابر روایت امیر خسرو راز عشق در مکتب از پرده برون می افتد. «در مکتب عشق شد غلامش». و از گفت و گوی او باش خبر بر مادر لیلی فاش شد. اما لیلی امیر خسرو گاهی از لیلی نظامی گستاخ تر و بی باک تر است که در راه رسیدن به معشوق پروا ندارد و از نیش و طعنه نمی ترسد.

در روایت جامی، لیلی برعکس از همان دیدار نخست پایبند عرض و ناموس است و چون لیلی دانست در وفای مجنون شکی نیست؛ سوگند می خورد که تا جان دارد به این عهد پای بند باشد. در روایت جامی، قیس به خاطر غلبه عشق، شیفته و سودایی است و این جنون زاده ی عشق که مستلزم رازداری است با تفسیر عارفانه ی قصه، که عشق الهی بار امانتی است مناسب دارد. اما سرآغاز این عشق حقیقی، عشق مجازی است که آن هم بی نیش حسود و زخم غماز نیست. بنا به روایت امیر خسرو، مادر راز را به پدر می گوید و پدر فرمود تا مه (لیلی) را به سرای بند کردند. در مثنوی جامی بزرگترین علت جدایی، دشمنی میان دو قبیله است. بنابراین موضوع، اخلاقی نیست بلکه اجتماعی است. جامی چون نظامی موقعیت دشوار زن را حتی وقتی عاشقی پاک باز است به درستی تصویر کرده است. از یک طرف پروای پدر و یأس مادر و بیم رقیبان و از سوی دیگر تم نای دل. بنابراین به رضای پدر و مادر عمل می کند. در روایت جامی نیز شوهر از لیلی کام نمی ستاند؛ اما طبق مفهوم عرفانی جامی، تردیدی نیست که پدر مجنون عواطف و عالم معنا را با میزان نظام ارزشهای اجتماعی اعتبار می کند. بنا به روایت جامی، مجنون پس از بازگشت از حج هر روز به دیدار لیلی می رفت و شب باز می گشت. چون پدر و مادر لیلی مطلع شدند لیلی، قیس را خبر داد و او در خفا شبانه سوی او می رفت. پدر لیلی در جواب خواستگاری گفت: پیشتر عاری به گردنم آمد، عاری دگرم بر سر نیارید. (ستاری، ۱۳۶۶، ص ۶۳ تا ۹۴).

۳- در این داستان به جز قهرمان اصلی مرد دومی است به نام «ابن سلام» از امرای عرب، مردی قوی حال با آلت و عادت بسیار که از شیربهای سنگین و مخارج گزاف پرورایی ندارد و به خلاف بسیاری از خواستگاران معاصرش، علیا مخدره را هم دیده است. بالاخره لیلی، شب زفاف را به کام آن عرب، تلخ می کند. ابن سلام مسالمت می کند و سرانجام تلخ کام به دیار عدم می رود. (سیرجانی، ۱۳۶۷، ص ۱)

۴- صاحب کتاب سیمای دو زن، مجنون لیلی را مرد پاک باخته ی صادق با دو خصوصیت اخلاقی می داند: الف) مردی محترم که به شدت عاشق رنج بردن و خواری کشیدن و ناله سردادن است و او از خنده و نشاط و سبک روحی بیزار است و آن را خلاف شأن انسان می داند. ب) خود کم بینی او و عقیده اش به این واقعیت که لایق لیلی نیست:

گل را نتوان به باد دادن مه زاده به دیو زاد دادن (لیلی و مجنون، ص ۱۰۵)

لیلی از این خصیصه ها در رنج بوده است. مجنون شخصیت متزلزل و نامطمئن دارد. از او بیچاره تر پدر سال خورده آبرومندش می باشد که شاهد دیوانه بازی های پسر است و در طلبش آواره بیابان ها و از این دو بدتر ابن سلام است که همسری را به حرم سرا برده که آرزوی مرگ او را دارد و از این سه حیرت آورتر و دل گدازتر، ناله های ضعیفه پای بسته در کنج زندان سرا نشسته است که بر موقعیت مجنون فلک زده غبطه می خورد که: آخرنه چون من زن است، مرد است (سیرجانی، ۱۳۶۷، ص ۳۰)

زن گرچه بود مبارز افکن آخر چو زن است هم بود زن (لیلی و مجنون، ص ۱۸۴)

امیر خسرو دهلوی هم مجنون را خاک درگاه لیلی می خواند:

۵- نامه نگاری میان لیلی و مجنون شاه کاری است از ظرافت و فکر و دقت در حالات عشق و روحيات عشاق. نظامی نخست سخن می راند از محدودیت های زن، ستمی که بر او می رود و خشم و طغیان او که واکنش طبیعی در برابر محرومیت هاست و سرانجام فرود آوردن سر و چشم گشودن به واقعیت و تن به قضا دادن؛ سپس قول می دهد که به یار وفادار بوده است. مجنون نیز از زناشویی لیلی خشمگین است و او را عهدشکن و دروغ زن و ریاکارو بی آرم می خواند و از لحن کلامش پیداست که بی تاب است و در آتش حسد می سوزد. مجنون در آخر پشیمان می شود و از بیم این که لیلی گمان کند که فقط او را برای کام ستانی می خواهد، در پایان سرودی در منقبت عشق پاک و بی طمعی خود سر می دهد که با تمنای اولیه تعارض دارد و باورکردنی نیست. به عقیده ی رپیکا، نظامی گرچه زاهدانه پای بند اخلاق است با وجود این غریزه جنسی را به هیچ وجه نفی نمی کند ولی نشان می دهد که باید به قانون پروردگار یعنی اخلاق گردن نهاد. نظامی زن را موجودی سبک مغز و بی اراده و بلهوس و بی وفا دانسته است. ولی خلاف روایت های عربی در تصویر چهره های داستان به لیلی برتری داده است. زیرا افسانه های عربی پیرامون مجنون دور می زند. امیر خسرو، مجنون را به عنوان قهرمان اصلی برگزیده است و تمثال لیلی در اثر او نسبت به مجنون و لیلی نظامی ضعیف است. باری گرچه مجنون در ابراز عشق بی باک است اما در روایت نظامی این لیلی (خاتون حصار نیکویی) است که هر بار پیش قدم می شود، دیدار طلب می کند و در عین پرهیز از اعمال حرام، مکر کردن با شوهر و فریب دادن مردم دغل ریاپیشه را، کاری حلال و بخشودنی می داند. بنا به روایت امیر خسرو لیلی از شنیدن ازدواج مجنون با دختر نوفل خورد و خواب فراموش کرد. در عین حال او دوستدار کسی است که یارش را دوست دارد. (ستاری، ۱۳۶۶، ص ۱۲۳)

۶- در کتاب حالات عشق مجنون دوگانگی ها چنین تبیین شده است:

الف) جنون شاعر (مجنون) توجیهی منطقی ندارد و با وعده نوفل شیفتگی را رها می کند. در مثنوی امیر خسرو از پدر می خواهد که دیوانه را به ماه نورساند. در منظومه ی جامی نیز مجنون با شنیدن فسون نوفل ترک فسانه ی جنون می گوید. عبدی بیگ هم این نکته را می نمایاند که مجنون برخلاف ادعای بدخواهان به هیچ وجه دیوانه نیست بلکه عاشقی صادق و وفادار است. شاید بتوان گفت که او از عقلای مجانین است یا دیوانگیش ماننلکوری اُدیب است که از چشم سرنابینا و به چشم دل بینا بود. امیر خسرو هم می گوید: مجنون «دیوانگی آشکار می کرد» و مرد و زن به گردش جمع آمده.

ب) مجنون با همه ی نزاری گاهی از خلیفه نیرومند تر است، چه جسمانی چه روحانی. از لحاظ جسم، مجنون «باریک شده زمویه چو موی» بود؛ ولی در عین بیابان گردی های جان فرسا سخت جان است. در روایت نظامی فراغت از خوردن خواب آن قدر شگفت انگیز است که به آن معنایی استعاری و رمزی و اخلاقی و عرفانی داده است. به روایت جامی نیز مجنون گوشت نمی خورد و گویا گیاه خوار است. از همه جالب تر این که چون عشق به مجنون می ساخت؛ به جای آنکه چون غالب عاشقان دردمند زار و نزار باشد، تندرست و خوش آب و رنگ می شود. از لحاظ روحی جسارت مجنون تا

آنجاست که از فرمان خلیفه سر می پیچد، انس گرفتن مجنون با جانوران را همچون روزه داریش که به کرامات و خوارق عادت عرفا شبیه است؛ می توان رمز همین قدرت روحی و چیرگی بنفس ا ماره دانست.

ج) نظامی مجنون را وحشی شده ورسن گسسته می داند که از جمله خوبی خلق رسته بود هیچ کس چه بیگانه و چه خویش بی دستوری مجنون یارای نزدیک شدن به او را نداشت. جامی باور دارد که در پرتو مزار پرنور مجنون «گشتند ددان زخوی بد دور» اما امیر خسرو پا را فراتر می نهد و آشکارا انس با وحوش را تمثیل و رمز می داند که:

نفسی که نباشدش هوا رام رامش ز کجا شود دد و دام (ر: ۲۳۲)

د) در داستان نوفل است که چون سختی قبیله لیلی را می بیند، نومید می شود و برای دل داری مجنون شترانی به او می دهد. مجنون نپذیرفته، ابیاتی در نکوهش نوفل می سراید (ابن قتیبه، ۱۹۰۴، ص ۱۳۶). در روایت امیر خسرو، نوفل میر قبیله است که از سوی پدر مجنون خوانده می شود و چون قبیله لیلی او را می رانند، جنگ آغاز می کند؛ اما مجنون می خواهد که دست از جنگ بردارد. از دیدگاه جامی، نوفل (که خوی عیاری و فتوت دارد) مجنون را در بادیه می بیند و سوگند می خورد که اگر مجنون رمیدگی را رها کند تلاش می کند تا او را به وصال لیلی برساند. مجنون رمیدگی را رها کرد. اما پدر لیلی نوفل را با پاسخ تلخ راند و گفت: اگر در جنگ پیروز نشویم لیلی را خواهم کشت. اینجاست که مجنون می فهمد باید از این خیال بگذرد. نظامی هم واقعه ی اصلی را تحریف کرده و سخن از جنگ نوفل رانده است. (ستاری، ۱۳۶۶، ص ۱۶۷)

۷- نظامی مجنون را اینگونه می خواند: کیخسرو بی کلاه و بی تخت، رهبان کلیسیای افسوس، «سلطان سریر صبح خیزان، سرخیل سپاه اشک ریزان»؛ «متواری راه دلنوازی، زنجیری کوی عشقبازی»، «قانون مغنیان بغداد» یاع معاملان فریاد، «طبال نفیر آهنین کوس»، «جادوی نهفته دیو پیدا»، «هارون مشوشان شیدا»، «اقطاع ده سیاه موران»، «اورنگ نشین پشت گوران»، «راجه قلعه های وسواس»، «دارنده پاس دیر بی پاس». (ر: ۶۵ و ۶۶)

جامی، مجنون را زخم دوال خورده ی عشق، آواز بلند کرده ی عشق می داند که خاک می بیخت تا آن در پاک را در خاک بیابد. آن زمان که لیلی شوهر کرده بود مجنون را چنین خواند: سرور عاشقان شیدا، خانه خراب این خرابات، رسته ز قبیله و قرابات، راه سپر به پای تجرید، تنها رو تنگنای تفرید، فرق دو نیم تیغ اندوه، بنشسته به زیر تیغ چون کوه. (ر: ۸۵۱، ۸۵۵، ۸۷۶)

۸- نظامی، لیلی را اینچنین توصیف نموده است: کوچک دهن، بزرگ سایه، شکرشکن، تعویذ میان هم نشینان، در خورد کنار نازنینان، محجوبه بیت زندگانی، شه بیت قصیده جوانی (ر: ۶۱)، رشک رخ ماه آسمانی، منصوبه گشای بیم و امید، محراب نماز بت پرستان، هم خوابه عشق و همسر ناز، سرمایه ده شکر فروشان، زنجیر بر هزار مجنون (ر: ۹۲)

جامی، لیلی را با این اوصاف می خواند: سجاده نورد پارسایان، ریحان حدیقه امانی، گلبرگ بهار زندگانی، کعبه رو حجازی آهنگ، هودجی مراحل ناز، حجلگی عماری راز، آهوی شکار گیر شیران، تاراج گر دل دلیران، مجنون کن زیر کان دانا، آسیب توان صد توانا، بانوی حجله نیکویی، کاخ خوبرویی، سیاره برج نامداری، مردم چشم چشم بازان، قبله ی ناز پر نیازان، گلبن باغ سربلندی، نور چراغ ارجمندی، عرش برین، غیرت گلرخان بغداد، گلبن باغ کامرانی، سرو ریاض زندگانی، دیباچه ی دفتر صباحت و عنوان صحیفه ملامت.

امیر خسرو، لیلی را چنین می نامد: زهره نشین بی خواب و کبک قفس نشین محبوس. نیر او را شمع نهان

گداز شب خیز می خواند که از غیرت عشق، خواب از چشمانش ربوده است. (ر: ۲۲۵ و ۱۹۴)

۹- امیر خسرو راوی را چنین معرفی می کند: «دندان گشای قفل این راز (ر: ۱۶۴)، خواننده ی حرف آشنایی (ر: ۱۸۰)، افسانه سرای شکرین (۲۱۰)، خواننده ی این خط کهن سال (ر: ۲۲۹)، گوینده ی این حدیث زیبا (ر: ۲۲۱)، گوینده این کهن فسانه (ر: ۱۹۱)، تویع کش مثال این حرف (ر: ۱۸۶)، داندان این حکایت نغز (ر: ۱۸۳). اما جامی راوی را با این صفت های مرکب معرفی می کند: خوش نغمه ی مغنی حجازی، عنوان کش این صحیفه ی درد، تاریخ نویس عشقبازان، دانای منازل و مراحل (ص ۸۵۴). نظامی راوی را چنین معرفی می کند: گوینده داستان (ص ۵۷)، گنجینه گشای این خزینه (ص ۱۱۶)، فهرست کش نشاط این باغ (ص ۱۰۱)، سازنده ی ارغنون این ساز (ص ۱۲۲)، غواص جواهر معانی (ص ۱۳۵)، فرزانه سخن سرای بغداد (شاید ابوبکر والبی باشد که اشعار مجنون را جمع آوری کرده است) (ص ۴۲)، مشاطه ی این عروس نو عهد (ص ۱۴۶)، دهقان فصیح پارسی زاد (ص ۱۴۹)، صاحب خبر فسانه پرداز، انگشت کش سخن سرایان (ص ۲۶۴)

نتیجه

با بررسی سه دیوان فارسی و دیوان مجنون و منابع عربی این نتایج بدست آمد:

در این قصه لا اقل سه قربانی بی گناه است، ابن سلام، لیلی و مجنون. جامی بیش از دیگران به منابع و اخبار اصلی نظر دارد او عشق مجنون را الهی می داند. داستان کُنْثیر عَزّه، اطعام لیلی و آشیانه کردن مرغ بر سر مجنون و هجر جاوید را تنها جامی دارد. لیلی در داستان جامی بیشتر دنبال عرض و ناموس است. جامی زنان را مالک کار خود نمی داند. نظامی آغاز عشق را سخت می داند ولی امیر خسرو آغاز آن را دل نواز می داند. جامی طبق منابع عرب قائل است که لیلی با مردی از «بنی ثقیف» ازدواج کرد و نظامی آن فرد را «ابن سلام» می نامد ولی امیر خسرو مدعی است که این مجنون بود که با «خدیجه» نامی ازدواج کرد. داستان نوفل را هر سه شاعر نقل کردند اما نه طبق منابع عرب. نوفل امیر خسرو با التماس مجنون ولی نوفل نظامی و جامی به خواهش پدر لیلی جنگ را رها می کند. امیر خسرو از مرگ شوهر لیلی و شکایت پدر لیلی نسبت به مجنون در نزد خلیفه کلامی ندارد. فقط نظامی از مرگ پدر و مادر مجنون سخن می راند. داستان زید و زینب و سلام بغدادی از مجعولات نظامی است. نظامی در کاربرد صفت های هنری نسبت به مجنون و لیلی و راوی داستان بیش از دیگران هنرنمایی نموده است مثل کیخسرو بی کلاه و بی تخت، شه بیت قصیده جوانی و غواص جواهر معانی. منابع عرب می گویند نخست مجنون قالب تهی کرد و پدر لیلی بسیار پشیمان بود. نظامی بر این باور است که نخست بدر لیلی، هلال شد و بعد از آن، مجنون با گفتن ای دوست! به او پیوست. امیر خسرو نیز می گوید که مرغ جان لیلی پرواز کرد و مجنون در گور او جست و با دوست پرید. اما جامی اشاره دارد به اینکه مجنون با آهویی به زیبایی لیلی جان داده بود و لیلی دنبال او رفت؛ با این آرزو که در پای مجنون به خاک رود.

۱. ابن قتیبه (۱۹۰۴ م). الشعر والشعراء . لیدن: چاپ دوخویه.
۲. ابن منظور. (۱۳۶۳). لسان العرب. قم: نشر الادب الحوزه.
۳. ادونیس. (۱۳۷۶). پیشدرآمدی بر شعر عربی. ترجمه کاظم برگ نیسی. تهران: انتشارات فکر روز.
۴. اصفهانی، ابوالفرج. (۱۴۲۰ ق). اغانی. بیروت: موسسه الاعلمی.
۵. افراسیاب پور، علی اکبر. (۱۳۸۰). زیبایی پرستی در عرفان اسلامی. تهران: انتشارات طهوری. چاپ اول.
۶. انطاکی، داود. تزیین الاسواق، به نقل از علی اصغر حکمت. مصر: منشورات المطبعة المیمینیه.
۷. براون، ادوارد. (۱۳۵۸). تاریخ ادبیات ایران. ترجمه علی پاشا صالح، تهران.
۸. تفضلی، احمد. (۱۳۷۶). تاریخ ادبیات پیش از اسلام. تهران: سخن.
۹. جامی. عبدالرحمن. (۱۳۷۵). هفت اورنگ. تصحیح مرتضی مد رَس گیلانی. انتشارات مهتاب.
۱۰. دهلوی، امیر خسرو. (۱۳۶۲). خمسه. به تصحیح امیر احمد اشرفی. انتشارات شقایق.
۱۱. رحاب عکاوی. (۱۹۹۴). شرح دیوان قیس بن الملوح. بیروت: دار الفکر العربی. الطبعة الاولى.
۱۲. ریپکایان. (۱۳۸۱). تاریخ ادبیات ایران. ترجمه عیسی شهابی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۳. زراقت، عبدالمجید. (۲۰۰۱ م). عشاق العرب. بیروت: دارالبحار.
۱۴. زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۴). پیر گنجه در جستجوی ناکجا آباد. تهران: انتشارات سخن.
۱۵. ستاری، جلال. (۱۳۶۶). حالات عشق مجنون. انتشارات طوس. چاپ اول.
۱۶. ستاری، جلال. (۱۳۷۲). سیمای زن در فرهنگ ایران. تهران: نشر مرکز.
۱۷. سجادی، سید جعفر. (۱۳۶۹). نقد تطبیقی ادبیات ایران و عرب. تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
۱۸. سعیدی سیرجانی. (۱۳۶۷). سیمای دو زن. تهران: چاپخانه گوته، چاپ دوم.
۱۹. شمیسا، سیروس. (۱۳۸۳). انواع ادبی. تهران: فردوس. ۱۳۸۱.
۲۰. ضیف، شوقی. (۱۹۵۲). التطور و التجدید فی الشعر الاموی، دارالمعارف. چاپ نهم.
۲۱. عبدالجلیل، ج. م. (۱۳۷۳). تاریخ ادبیات عرب. ترجمه. آ. آذر نوش. تهران: انتشارات امیر کبیر.
۲۲. غنیمی هلال، محمد. (۱۳۷۳). ادبیات تطبیقی. ترجمه دکتر آیت الله زاده. تهران: انتشارات امیر کبیر.
۲۳. الفرحات، یوسف. (۱۴۱۹). شرح دیوان مجنون لیلی. بیروت: دارالکتاب العربی.
۲۴. شَاش، محمد. (۱۴۲۰ ق). الحب و الاعراب. صیدا- بیروت: تلمکتبه العصریه.
۲۵. کفافی، محمد عبدالسلام. (۱۳۸۲). ادبیات تطبیقی. ترجمه سید حسین سیدی. مشهد: شرکت به نشر.
۲۶. مدرس، میرزا محمد علی. (۱۳۶۹). ریحانه الادب، تهران: کتاب فروشی خیام.
۲۷. مشایخ فریدنی، محمد حسین. (۱۳۶۸). ترجمه ی گزیده اغانی. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول.
۲۸. نظامی. الیاس. (۱۳۷۸). لیلی و مجنون و مخزن الاسرار.. تصحیح حسن وحید دستجردی. نشر قطره. چاپ سوم.
۲۹. نظامی. الیاس. (۱۳۷۴). لیلی و مجنون. به تصحیح برات زنجانی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.